

**نگاهی به**  
**مَرَدِشْت خرم آباد تنکابن**  
**و خاندان مشایخ آن**

محمد علی (هادی) مرتجایی  
باسمکار و لیلا کبیری

|                     |                                                                                                            |
|---------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه             | : مرتجایی، محمدعلی، ۱۳۳۰ -                                                                                 |
| عنوان و نام پدیدآور | : نگاهی به مزدشت خرم آباد تنکابن و خاندان مشایخ آن / نویسنده محمدعلی (هادی) مرتجایی، با همکاری لیلا کبیری. |
| مشخصات نشر          | : چاپکسر: نوین پویا، ۱۳۹۵.                                                                                 |
| مشخصات ظاهری        | : ۲۸۸ ص                                                                                                    |
| شابک                | : ۴۰۰۰۰ ریال: 6-54-7743-600-978                                                                            |
| وضعیت فهرست نویسی   | : فیبا                                                                                                     |
| یادداشت             | : کتابنامه به صورت زیرنویس.                                                                                |
| موضوع               | : مجتهدان و علما -- ایران -- مزدشت                                                                         |
| موضوع               | : مشایخ (خاندان)                                                                                           |
| موضوع               | : Mashayekh family                                                                                         |
| موضوع               | : Ulama -- Iran -- Mazardasht                                                                              |
| موضوع               | : روستاها -- ایران -- تنکابن                                                                               |
| موضوع               | : Villages -- Iran -- Tonekabon                                                                            |
| موضوع               | : مزدشت                                                                                                    |
| موضوع               | : Mazardasht                                                                                               |
| شناسه افزوده        | : کبیری، لیلا، ۱۳۶۶ -                                                                                      |
| رده بندی کنگره      | : ۱۳۹۵۸ن۳۸۳/۲/۵۰ P۵                                                                                        |
| رده بندی دیویی      | : ۹۹۴/۲۹۱                                                                                                  |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۴۳۱۰۴۳                                                                                                   |

## انتشارات نوین پویا

عنوان کتاب: نگاهی به مزدشت خرم آباد تنکابن و خاندان مشایخ آن  
نویسنده: محمدعلی (هادی) مرتجایی، با همکاری لیلا کبیری

ویراستار: هما ایمان پرور

تایپ: واحد کامپیوتر انتشارات نوین پویا

تیراژ: ۱۰۰۰

قیمت: ۳۵۰۰۰۰۰ ریال

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

شابک: ۶-۵۴-۷۷۴۳-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات نوین پویا ۰۹۱۲۳۸۰۱۳۱۸-۰۲۱۶۶۹۵۱۲۴۱

تنکابن: انتشارات نوین پویا ۰۱۱۵۴۲۳۶۵۱۱-۰۱۱۵۴۲۲۱۲۳۱

فروش اینترنتی: [www.ketab.ir/novinpouya](http://www.ketab.ir/novinpouya)

حق چاپ برای ناشر و صاحب اثر محفوظ است.

## فهرست مطالب

|    |                                                                                       |
|----|---------------------------------------------------------------------------------------|
| ۹  | مقدمه                                                                                 |
| ۴۷ | مروزی بر خاندان مشایخ مزددشت؛ زندگی و شخصیت‌های اثرگذار                               |
| ۵۶ | تکات قابل تأمل در رابطه با این خاندان                                                 |
| ۵۸ | ۲- ساکنان پیدآباد از چه اقوامی بودند؟                                                 |
| ۵۸ | علل مهاجرت این خاندان به تنکابن                                                       |
| ۵۸ | ۱- شرایط سیاسی و امنیتی آن دوران چگونه بود؟                                           |
| ۵۹ | ۲- انگیزه‌ی اقتصادی مهاجرت                                                            |
| ۶۰ | ۳- عوامل طبیعی ایجاد مهاجرت                                                           |
| ۶۵ | تحلیل و بررسی موشکافانهٔ مدت خاندان مشایخ                                             |
| ۶۶ | عوامل تأثیرگذار                                                                       |
| ۶۶ | ۱- جغرافیای طبیعی و اقتصادی اصفهان                                                    |
| ۶۷ | ۲- جغرافیای سیاسی و نظامی اصفهان                                                      |
| ۶۸ | ۳- سابقه‌ی تاریخی اصفهان                                                              |
| ۶۸ | ۴- گرایش فقهی و فلسفی حوزه‌های عشیه اصفهان                                            |
| ۷۳ | شخصیت‌های تأثیرگذار                                                                   |
| ۷۴ | ۱- شیخ فضل‌الله مزددشتی                                                               |
| ۷۵ | ۲- شیخ جعفر مزددشتی                                                                   |
| ۷۸ | ۳- شیخ محمد مزددشتی معروف به شیخ کبیر                                                 |
| ۷۸ | الف- موقعیت علمی شیخ کبیر                                                             |
| ۸۰ | ب- ویژگی‌های فردی شیخ کبیر                                                            |
| ۸۰ | ج- مشی سیاسی شیخ کبیر                                                                 |
| ۸۳ | شرایط جامعه‌پذیری امیر اسعد                                                           |
| ۸۴ | ۱- سفرهای متعدد محمدولی خان                                                           |
| ۹۱ | ۲- ادعای بعضی از مدعیان شریعت‌مداری که حکومت استبدادی را مساوی حکومت دینی می‌پنداشتند |
| ۹۱ | ۳- طرفداران مشروطه                                                                    |
| ۹۲ | ۴- ظهور اندیشه بلشویکی و کمونیستی                                                     |
| ۹۲ | ۵- درگیری‌های جهانی که منجر به جنگ بین‌المللی اول شدند                                |
| ۹۷ | ارتباط شیخ محمد مزددشتی (شیخ کبیر) با خاندان خلعتبری                                  |

|                                                                                                  |     |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------|-----|
| درگیری شیخ کبیر با امیر اسعد در رابطه با مشروطه خواهی.....                                       | ۹۹  |
| اثر گذاری در سطح ایران .....                                                                     | ۱۱۱ |
| اثر گذاری در منطقه‌ی محال ثلاث تنکابن .....                                                      | ۱۱۳ |
| ۱- عدم درک درست مردم از مشروطیت.....                                                             | ۱۱۴ |
| ۲- اثرات اندیشه‌های بلشویکی در منطقه.....                                                        | ۱۱۵ |
| ۳- بحران آفرینی‌های کاذب امیر اسعد و امثالهم.....                                                | ۱۱۵ |
| چگونگی شکل گیری و تداوم حوزه‌ی علمیه‌ی مزدشت .....                                               | ۱۴۰ |
| حوزه علمیه مزدشت در زمان حجت الاسلام شیخ عبدالرحیم مرتجایی .....                                 | ۱۴۴ |
| تکمله‌ای بر بیان گفتار پیشین .....                                                               | ۱۵۴ |
| تداوم فعالیت‌های مذهبی و سیاسی در خاندان مشایخ و روستای مزدشت.....                               | ۱۵۹ |
| اثر گذاری‌های روستای مزدشت در جریان مبارزات سال ۱۳۵۷.....                                        | ۱۸۳ |
| تکمله‌ای بر گفتار پیشین .....                                                                    | ۱۹۶ |
| حجت الاسلام سید محمدباقر شافعی .....                                                             | ۲۱۵ |
| ۱. مرگ فتحعلی شافعی.....                                                                         | ۲۲۴ |
| ۲. جنگ و درگیری ایران با منطقه افغانستان.....                                                    | ۲۲۷ |
| کالبدشکافی دو پدیده در زندگی حجت الاسلام سید محمدباقر شافعی .....                                | ۲۴۸ |
| منابع.....                                                                                       | ۲۶۱ |
| پیوست‌ها.....                                                                                    | ۲۶۵ |
| پیوست ۱.....                                                                                     | ۲۶۵ |
| مراسله وزیر مختار انگلیس مستر مک‌کیل از زنجان به مرحوم حاجی سید محمدباقر حجت الاسلام شافعی ..... | ۲۶۵ |
| جواب جناب حاجی سید محمدباقر حجه الاسلام به وزیر مختار انگلیس .....                               | ۲۶۸ |
| پیوست ۲.....                                                                                     | ۲۷۵ |
| تصاویر.....                                                                                      | ۲۷۵ |

## مقدمه

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحْمَدُونَ أَنَّ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا<sup>۱</sup>

ای پیغمبر ما ندار آن‌هایی که به کردار زشت خود شادمان‌اند و دوست دارند که مردم به اوصاف پسندیده‌ای که هیچ در آن‌ها وجود ندارد آن‌ها را ستایش کنند.

گفتاری از علی (ع) حول است که:

إِنَّا كُنَّا أَنْ تُثْنَى عَلَيَّ أَحَدٍ بِمَا أَيْسَ فِيهِ

دوری کن از اینکه خوب و زیور شخصی به آنچه در او نیست.<sup>۲</sup>

هرگز به دروغ از کسی پیمانی کسان توضیف میکن به آنچه عاری است از آن

زیرا که از او خلاف آن را بیندیش کسان شود دروغ تو عیان<sup>۳</sup>

با توجه به مطالب بالا زمانی که قلم به دست می‌گیرم و قصد نوشتن می‌کنم، تلاشم این است تا واقعیت‌ها را شفاف و عریان بیان کنم. از جانب‌داری‌های گروهی و صنفی و اخلاقی حتی‌الامکان پرهیز نمایم.

برای رسیدن به این مقصود گاهی اوقات از طنز و هزل می‌گیرم البته این سبک نگارش را نه از روی بی‌دردی بلکه از پردردی انتخاب نمودم  
خنده‌ی تلخ من از گریه، غم‌انگیزتر است کارم از گریه گذشته است از آن می‌خندم

واقعیت این است که با خواندن کتاب‌هایی نظیر قصص العلماء و روضات الجنات و... سؤال مهمی برایم پیش آمد و پاسخ آن را نیافتم و آن اینکه در این کتاب‌ها

۱. آل عمران، ۱۸۸

۲. هاشمی خراسانی، ابو معین حجت، شرح صد و ده کلمه، مشهد، بابکان، ۱۳۹۳، ص

۷۱.

۳. ادیب خاوری، شرح صد و ده کلمه، ص ۷۲.

وقتی که می‌خواهند درباره فردی چیزی بنویسند چنان با عناوین و القاب و تعاریف از آن یاد می‌کنند که گویی هیچ نکته‌ی منفی و یا کاستی در آنان نبوده است و هرچه بود خیر بود و بهره‌رسانی ... و خلاصه آنکه ادبیات مدح و ستایش بر اکثر آن‌ها غلبه دارد نه بیان مطالب واقعی و حقیقی.

القابی نظیر اعجوبه‌ی دهر، استاد کل، ناموس دهر، یگانه‌ی دوران، سرآمد فحول، فرید دهر، استاد اکبر، مهر سپهر فقاقت و جلالت، نجم‌الدین، صاحب کرامات باهره، خاتم‌المجتهدین، بهاء‌الدین، بلا بدیل، بی‌نظیر، علامه‌ی زمان، نادره‌ی دوران و ... علاوه بر این کتب اگر به برنامه‌های صداوسیما جمهوری اسلامی ایران هم توجه کنیم مشکل را بهد برابر بزرگ‌تر می‌بینیم. چه اینکه دیده می‌شود هر هفته و یا ماه یک صاحب کرامات کشف می‌شود و درباره‌ی آن ساعت‌ها مصاحبه می‌کنند؛ یا یک امامزاده را از زیر خاک بیرون می‌آورند و درباره‌ی اوصاف آن داد سخن می‌دهند و اگر احیاناً کم بیاورند مدعی می‌شوند که امام ج. به هر شهر امامزاده زنده است.<sup>۱</sup> و همچنین درباره‌ی یک روحانی مورد تأیید حاکمیت آن‌ها بزرگ‌نمایی می‌کنند که انسان متحیر می‌ماند و از خود می‌پرسد که آیا اینان بشرند یا ملک.

بلافاصله پس از خواندن و دیدن این اوصاف سؤال می‌گردد که به ذهن خطور می‌کند این است که در کشوری با این همه انسان‌های وابسته چگونه می‌شود شاهد بدبختی و پلشتی باشیم.

بیان این اوصاف و کمالات به نحوی است که داهی، وقار، انسان دچار سردرگمی می‌شود و حیران می‌ماند که آیا با ملک و موجودات آسمان تفاوتی است و یا انسان زمینی و خاکی و اگر از اینان یک رفتار انسانی ببیند آن را چگونه توجیه کند که به ایمان او صدمه‌ای نرسد.

برای درک چگونگی مسئله لازم می‌دانم تا اتفاق زیر را که بارها در نشست‌های دوستانه آقایان روحانیون شنیدم بازگو نمایم و سپس مطلب را پیگیری نمایم. آنان می‌گفتند که در یکی از روستاهای شمال طلبه‌ی جوانی هرساله به روستایی می‌رفت و در منزل فردی که وضعیت اقتصادی مناسبی داشت، ساکن می‌شد و او را

تشویق می‌کرد که تا به رساله‌ی آیت‌الله مورد تقلید خود (یعنی طلبه‌ی موصوف) عمل نماید و خمس مال خود را به وی بپردازد. این طلبه‌ی جوان برای آنکه اعتماد اهالی روستا را به مرجع (آیت‌الله) مورد نظر خود جلب نماید دائماً از کرامات و مقامات معنوی او سخن به میان می‌آورد و آن‌چنان او را وصف می‌کرد که گویی هیچ ویژگی انسان خاکی و زمینی ندارد و هرچه هست آسمانی است. مداومت این گفتار باعث شد تا روستایی صاحب تمکّن اقتصادی از طلبه جوان بخواهد تا او را به قم برده و او با دادن خمس و هدیه‌ای به آن مرجع با دست خود رساله‌اش را بگیرد. پیشنهاد روستایی مورد قبول آن روحانی قرار گرفت و سرانجام او با جمع‌آوری مبلغی پول به‌عنوان خمس و یک هی‌شور بزرگ به‌عنوان هدیه به قم رفت و به همراه آن طلبه به خانه‌ی آن مرجع تقلید رفتند. اقضا آنان هنگامی به ملاقات آیت‌الله رفتند که او ملاقات عمومی داشت و دهی دیگر، در سالن منتظر گفتگو با او بودند.

روستایی مورد نظر، در مهمانی به خدمتکار آقا سپرد و خود در صف انتظار نشست اما چون ملاقات‌شدگان زیاد بودند و زمان به درازا کشید، لذا برای حضرت آیت‌الله ضرورت پیش آمد و به زوالست. اتفاقاً صدایی از آنجا شنیده شد که معلوم گردید آقا هم مثل همه‌ی آدم‌هاست و ... او را می‌دهد آن هم از نوع پرفشارش. به محض اینکه این صدا به گوش روستایی رسید با عصبانیت بلند شد و به دم در آمد و از مستخدم خانه‌ی آقا خواست که برود ماهی شور را بیاورد و هرچه طلبه‌ی جوان اصرار کرد تا او را از تصمیمش منصرف کند نتیجه‌ای نداشت تا اینکه ماهی شور را گرفته و با عصبانیت خود را به مدرسه‌ی فیضیه رساند و ضمن مراجعه به دیگر طلبه‌های گیلانی ماجرا را برای آنان بازگو کرد و مدعی شد که مرجع تقلیدی که به تواتر برود و مهم‌تر از همه از او بادی درآید به درد او نمی‌خورد و باید کس دیگری را به او معرفی نمایند. عده‌ای از طلبه‌ها هرچه خواستند تا به او بقبولانند که مرجع تقلید، هم مثل همه‌ی انسان‌هاست و ... نتیجه‌ای حاصل نشد تا اینکه سرانجام یک روحانی کارکشته‌ای از راه رسید و چون متوجه مسئله شد رو به طلبه‌ها کرد و با پرخاش به آن‌ها گفت: شما دروغ می‌گویید و حق با ایشان است چون من مرجع تقلیدی را در نجف سراغ دارم که اصلاً به‌جای غذا برگ گل می‌خورد و یا با تنفس انواع عطرها سیر می‌شود؛ و وقتی هم به توالت می‌رود عطری از آنجا بیرون می‌آید که تمام اهل کوچه از آن بهره‌مند می‌شوند و به‌جاست تا من رساله‌ی آن مرجع را به ایشان بدهم تا به آن عمل کند. روستایی ساده

با شنیدن این مسئله قانع شد و از او تقاضا کرد که تا رساله‌ای از آن مرجع برای او بیاورد.

پس از آرام شدن فضا، این روحانی تجربه‌دیده آن طلبه جوان را به گوشه‌ای فراخواند و به او گفت مسبب باور این‌چنینی تویی نه آن کشاورز؛ زیرا تو با مبالغه‌گرایی و عظمت آفرینی‌های کاذب شرایطی را به وجود آوردی که در ذهن او جایی برای چهره‌ی زمینی و خاکی مرجعیت باقی نمانده بود و اگر از اول واقعیت‌ها و توانایی‌های معنوی و مادی افراد را برای او می‌گفتی امروزه ایمان او به بادی بند نمی‌شد.

راشتر را بخواهید تا همین اواخر فکر می‌کردم که شاید این داستان را به‌عنوان طنز و شوخی ساخته باشند و واقعیت خارجی نداشته باشد تا آنکه با فردی تحصیل‌کرده مواجه شدم که باورهای مذهبی او مرا وادار نمود تا به صحت واقعه پیش‌آمده اعتقاد پیدا کنم.

توضیح آنکه در حین گفت‌وگو با ایشان - دارای مدرک فوق‌لیسانس بوده و بیشتر دوران زندگی خود را هم در فعالیت‌های اجتماعی و مذهبی سپری نموده بود - سخن از زندگی علی (ع) به میان آمد و من نیز صحبت‌های خود، وقتی که گفتم علی (ع) بعد از وفات حضرت زهرا (س) چند زن دیگر هم گشت به‌طوری‌که در یک زمان چند همسر داشت با تعجب و چهره‌ی عبوس و ترش او مواجه شدم و با تندی مرا مخاطب قرار داد و گفت چرا این مسئله را در رابطه با علی (ع) می‌گویی و این صحت ندارد.

بنده با ارجاع مطلب به کتاب مفاتیح‌الجنان حاج شیخ عباس قمی پاسخ ایشان را دادم و به‌زعم خود فکر کردم که مسئله تمام شده است، اما با نزاع و شگفتی وقتی که بعد از چند هفته با او برخورد کردم دیدم که از سخن گفتن با من طفره می‌رود و وقتی که علت را جویا شدم دیدم با ناراحتی گفت زمانی که شما گفتید که علی (ع) هم‌زمان چند زن داشت من تاکنون نتوانستم با خلوص قلب نماز بخوانم؛ بنابراین نگران صحبت کردن با شما هستم که نکند مطالبی آن‌چنانی بیان نمایی. البته بنده برای آنکه این ساده‌نگری او را بشکنم گفتم که غیر از علی (ع) که امام من هست من پیامبری دارم که شرایط سهل‌تری خداوند در سوره احزاب آیه‌ی ۴۹ برای ازدواج او در نظر گرفته و من با علم به این مسئله به‌جای روزی ۱۷ رکعت حدود هفتاد رکعت نماز

می‌خوانم چون پیامبرم به من دروغ نگفت و چهره‌ی زمینی خود را هم با گفتن «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» به من نمایاند.

نتیجه‌ای که باید به دست آوریم این است که اگر در بیان ویژگی‌های شخصیتی افراد راه غلو و گرافه‌گویی را در پیش بگیریم و به هویت دنیایی و زمینی آنان نپردازیم، خدمتی به آنان نکرديم. چه اینکه به محض دیدن و یا شنیدن یک ویژگی انسانی و بشری همه‌ی برجستگی‌های دیگر او هم به زیر سؤال می‌رود و از همین روست که پیامبر اسلام با صراحت فرمودند: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ»<sup>۱</sup>.

عجیب‌تر آنکه در سال‌های اخیر ما شاهد موجی از حرکت برای «عارف‌سازی و معرفت‌سوزی»<sup>۲</sup> هستیم که مشکل را دوچندان نمود.

اگر به شهرستان‌های متفاوت مسافرت کنید خواهید دید که در هر شهر معمولاً در یک یا چند جا چای یا عنوان نمایشگاه کتاب برافراشته شده است و اگر به سراغ کتاب‌ها بروی خواهی دید که شخصیت‌های گوناگونی را به‌عنوان عارف بالله و یا انسان کامل معرفی می‌نمایند و ادعای معجزه و کرامات را برای آنان قائل می‌شوند، مهم‌تر آنکه به هرکدام آنان ذکر و دستورالعملی نسبت می‌دهند که کلید فتح مشکلات است.

حکیمیم و طیبیم و ز بغداد رسیدیم      بسی آتیان را که ز غم باز خریدیم  
طیبیان فصیحیم که شاگرد مسیحیم      بسی مبدء کفر فیتیم و در آن روح دمیدیم<sup>۳</sup>

چند دهه پیش در کتابی از آقای حمید عنایت - معنی بر بسته و شناخته‌شده مطلبی دیده بودم که قبول آن برایم دشوار بود و آن اینکه

۱. فصلت، ۶ و کهف، ۱۱۰

۲. این عبارت داخل پرانتز عنوان کتابی است از آقای منصور کیانی

۳. مولوی، کلیات شمس، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳، جلد ۳، ص ۲۲۴.

«شیعیان بیشتر به شخصیت‌ها اعتنا دارند و سَنَیان به آراء و عقاید»<sup>۱</sup>

اما در طی مسافرت به اکثر شهرهای ایران و دیدن نمایشگاه‌های متفاوت کتاب‌ها به اشتباه خود پی برده و در برابر آن بزرگ‌مرد سر تسلیم فرود آوردم. نمی‌خواهم منکر غیب و قدرت پنهان در وجود افراد باشم اما مسئله اینجاست که چگونه است باوجود این همه صاحب کرامات و عارف بالله و با دستورالعمل‌های گوناگون وضعیت فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی ما به‌گونه‌ای است که همه از آن می‌نالند و فریاد و اسلام‌های همه، گوش فلک را کر می‌کند. این یک ادعا نیست بلکه با توجه به مقالات و روزنامه‌ها و آمارهای ارائه‌شده مجامع کشوری و بین‌المللی به‌راحتی مورد تأیید قرار می‌گیرد.

در چرایی مسئله و تیران گفت که یکی از علت‌های این نابسامانی آن است که خیلی از این عارفان و عالمان ساخته شده یا تپه‌ای بوده‌اند و در طول زمان به‌وسیله‌ی مریدان احمق و نادان به تدریج تبدیل شدند و یا اراده‌ی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی برای رسیدن به اهدافی، در صدد بزرگ‌نمایی آنان برآمدند.

برای تفهیم مسئله به جوانان نام‌آوردم تا مثال زیر را که بارها در محافل آقایان روحانیون از زبان پدرم و یا دیگران شنیدم را بازگو نمایم و آن قصه چنین است که در روستایی دو روحانی زندگی می‌کردند و هرکدام از آنان طرفداران و مریدانی داشته‌اند. دل‌بستگی این مریدان به آقای مورد نظر خود بود که گاهی اوقات به مشاجرات لفظی و کلامی هم منتهی می‌شد و در یکی از این گفتگوهای دونفره سخن از خوش‌خطی بمیان آمد و هرکس مدعی شد که خط آقای او از دیگری بهتر است. این درگیری لفظی بعدی اوج گرفت که نزدیک بود به درگیری فیزیکی منتهی شود در این میان انسان عاقلی که شاهد این موقعیت بود به آنان پیشنهاد داد برای حل مسئله بهتر است به نزد آقای یکی از آنان بروند و مسئله را سؤال کنند. پیشنهاد مرد عاقل مورد قبول طرفین قرار گرفت و آن دو به نزد یکی از روحانیون محل رفتند و یکی از آن دو که مرید آن روحانی بود مسئله را مطرح کرد و خواستار پاسخ شد، آن عالم چون از تقوا

۱. عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲، ص ۶۳.

و عدالت برخوردار بود لذا رو به مرید خود کرده و گفت حق با طرف مقابل شماست زیرا خط آقای او به مراتب از خط من بهتر است.

پس از دریافت پاسخ هردوی آنان از محضر آن روحانی خارج شدند و در بیرون منزل طرف مقابل رو به مرید این آقا کرده و گفت دیدی که خط آقای من بهتر است و این را آقای توهّم قبول دارد. علی القاعده می‌بایست مسئله تمام شود اما به علت داشتن روحیه متعصّب و عوام‌گرایانه روستایی مورد نظر رو به هم‌محلی خود کرده و گفت این آقای من به اندازه گاو و خر هم نمی‌فهمد زیرا خط او بهتر است اما بی‌جهت خط آقای تو را بهتر می‌داند.\*

راستش را بنمایید تا مدت‌ها این مسئله را به صورت طنز تصور می‌کردم اما با خواندن تعدادی از کتاب‌های این که در شرح حال بعضی از عرفا نوشته شد متوجّه شدم که مسئله فراگیرتر از آن یک روستاست و در موارد زیادتری صادق است و من برای نمونه به یک مورد آن اشاره می‌کنم.

در کتاب شرح حال (چهل عارف وارسته) نوشته آقای جابر رضوانی و در ص ۵۱۱ می‌خوانیم که آقای قاضی به‌تندی به شاگردش می‌گوید:

«برای من سلسله درست نکن. در یکی از جلساتش یکی از حاضران را کنار می‌کشد و درحالی‌که اشک از چشمانش سرازیر می‌شود می‌گوید فلانی شنیده‌ام نام مرا به سب می‌بری. اگر به حلال و حرام معتقدی من راضی نیستم نه به آن و نه به بر نه زیر منبر اسم مرا بیاوری هرکه به درس من می‌آید در حق من بی‌الفاظ حرام است»

و ایضاً این نویسنده در جایی دیگر می‌گوید هرکس به نزد ایشان می‌آمد و از او تقاضای رهنمودی در جهت عارف شدن داشت می‌گفت برو آنچه از نیکی می‌دانی درست عمل کن و بدان که عارف خواهی شد (چهل عارف وارسته، ص ۴۹۳ و ۴۹۱) و باز در ص ۵۰۵ می‌گوید تا آخر عمرشان کلمه‌ای از ایشان صادر نشد که صراحت در

که جمله شیخ تراش آمدند و شیخ فروش  
تهی ز دین خود و خالی از بصیرت و هوش

\* فغان ز ابله‌ی این خران بی دم و گوش  
شوند هر دو سه روزی مرید نادانی

هیچ مقام و منزلتی داشته باشد و همچنین باز در ص ۵۰۵ آورده شده که تا آخر عمر می‌گفت من هیچی ندارم که به شما بدهم و حتی در یک مورد که عده‌ای از ایران به خدمتشان می‌رسند و می‌گویند که ما از شما مطالبی شنیدیم و می‌خواهیم از شما تقلید کنیم گریه می‌کنند دستشان را بالا می‌برند و می‌فرمایند «خدایا تو می‌دانی که من آن نیستم که این‌ها می‌گویند و بعد می‌فرماید که شما بروید و از آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی تقلید کنید» (چهل عارف، ص ۵۰۷) اما با وجود این همه سفارش، این نویسنده چنان فضائل و کراماتی برای آقای قاضی قائل می‌شود که انسان دچار سرگردانی می‌شود مثلاً در یک مورد و در ص ۵۰۴ می‌گوید:

«آیت‌الله قاضی از کملین است، او عالم و مجتهد است، فقیه و اصولی است، فیلسوف است، ادیب است، ریاضی‌دان است، عارف است، که است و لطیف و مهربان، راستی مگر کوه هم لطیف می‌شود او می‌خواهد در تمام زمینه‌ها محبوب محبوب خویش باشد»

و جالب‌تر آنکه ایشان در ص ۵۰۶ می‌گوید که آقای قاضی به یکی از مریدانش می‌گوید «من به تو و همه شماهایی که می‌شناسم اینجا می‌گویم که من هم یکی هستم مثل شما از کجا معلوم شما چند نفر در کار من مبالغه نمی‌کنید و روز قیامت اون جاسم جاروکش کوچه‌ها رد شود و به بهشت برود و من هنوز در آفتاب ایستاده باشم» اما همین نویسنده در صفحه بعد ص ۵۰۷ می‌گوید «و از حد ر نفی خود و انانیتش کوشید و از جلب نظر و توجه دیگران دور شد که از چشم خرد نیز پنهان می‌ماند» به راستی که با مقایسه این دو فراز اشاره شده انسان می‌بیند که آن رو متابی تنها نبوده و دیگرانی (حتی نویسنده) هم راه او را در پیش می‌گیرند.

و یا در جایی دیگر (ص ۴۹۱) می‌گوید که آقای قاضی علم کیمیا داشت و از آن استفاده نمی‌کرد و همچنین در ص ۴۸۳ مدعی می‌شود که او غیر از علوم رایج حوزوی در علوم غریبه هم مانند علم اعداد و حروف تبحر داشت.

حال اگر کسی از این آقای نویسنده جاهل و یا غالی سؤال کند که اگر این همه دانایی و علوم در نزد آقای قاضی بود پس آثار عملی آن چیست، کتاب فلسفی او کجاست، کتاب عرفانی او چه نام دارد کتاب ادبی او کجاست. مگر شما نمی‌گویید که زکات علم نشر و اشاعه آن است پس چگونه می‌شود که آقای قاضی این همه علوم را

در خود پنهان نگاه داشت و به صورت مکتوب ارائه نداد - لاقبل در این مقاله به آن اشاره نشد - و اگر علم کیمیا می دانست و از آن استفاده نمی کرد پس چرا آن را فراگرفت و آیا تلاش برای فراگرفتن آن یک عمل لغو و بیهوده به حساب نمی آید.

درحالی که بنا به ادعای تذکره نویسان ایشان دارای چهار همسر و تعداد یازده پسر و پانزده دختر بود (کیهان فرهنگی، سال بیستم، آذرماه ۸۲، ص ۶) و بقولی فرزندانش غذایی نداشتند تا بخورند و سیر شوند (کیهان فرهنگی، اشاره شد، ص ۷) و باز بقول آقای رضوانی این گرسنگی در حدی بود که فرزندش نای راه رفتن نداشت (چهل عارف وارسته، ص ۵۱۸) و عجیب تر آنکه ایشان را بدان حد فاقد احساس و اندیشه انسانی نشان می داد که می گویند وقتی یکی از همسرانش وضع حمل کرد نه تنها در آنجا حضور نداشتند بلکه حتی زمانی که پسرش می آید و به او خبر می دهد نه تنها پولی را برای تغذیه و تقویت همسرش نمی فرستد بلکه حتی در توانش نبود که چند نخ سیگار به عنوان مزد برای قابله - سرش بفرستد (اسوه عرفان، ص ۶۵) شگفتا انسان حیران می ماند که چگونه ممکن است انسانی این همه علوم و فنون را آموخته باشد درحالی که بدرد زندگی روزمره او نخورد و از رنج و پیرایه و فرزندانش نکاهد و عجیب تر آنکه از قول همین آقای قاضی نقل می شود که انسان باید به بدن خود برسد و سپس از آن برای ارتقای روح مدد بگیرد (کیهان فرهنگی اشاره شده، ص ۹)

اما چگونه است که تعداد چند همسر اختیار می کنند درحالی که غذای کافی برای تکامل جسمی فرزندان خود را فراهم نمی کنند.

نکته دیگری را که لازم می دانم تا در رابطه با عارف سازی و معرفت سوزی بیان کنم مسئله چگونگی بیان مطالب از سوی افرادی است که دارای فرصت های خالی زیادی در زندگی خود هستند و چون نه مسئولیت اجتماعی را بدوش می کشند و نه توان علمی بالایی دارند لذا با حاشیه سازی و بازی با کلمات تلاش می کنند تا بعضی از چهره ها را برجسته نشان دهند و سپس با چند واسطه و رابطه خود را به او بچسبانند و از این طریق برای خود هم فضل و کمالی قائل بشوند.

برای تبیین مسئله لازم می دانم تا نخست مطلب طنزگونه زیر را بیان کرده و سپس با آوردن مصداق هایی به تفهیم آن بپردازم. می گویند روزی دو نفر آدم معتاد در کنار مسجدی نشسته بودند و در همین زمان واعظی بر روی منبر در حال موعظه بود. ظاهراً خطیب جلسه در رابطه با شخصیت متوفی داد سخن سر داده و به تعریف و

تمجیدش مشغول بود. [یا به علت پاکت پرپول آخر جلسه و یا شخصیت آن فرد] و در یکی از فرازهای آقای سخنران این جمله بر زبانش جاری شد که حضرت آقای ... قُدس سره نفسه شریف به عون الله ... در این زمان یکی از آن دو نفر رو به دیگری کرده و با لهجه معتادی گفت رفیق این آقا که می‌گوید قُدشه شره السریف یعنی چه؟ آن دیگری در پاسخ گفت که راستش را بخواهی این است که این آقایان چون وقت اضافی دارند و نمی‌توانند مثل ما حال بکنند می‌آیند یک چیز کوچک را می‌گیرند هی این‌ور می‌زنند هی آن‌ور می‌زنند و بعد آن را بزرگ می‌کنند و سپس تحویل مردم می‌دهند و نه منی همه کلماتی را که این آقا گفت همان است که ما می‌گوییم - دمت گرم - لایم است در اینجا نمونه‌هایش را برای توضیح مسئله ارائه دهم تا خوانندگان محترم متوجه شوند این قضاوت آن مرد معتاد نه تنها در این مورد بلکه در خیلی موارد دیگر هم در گفتار و نوشتار بعضی‌ها مصداق پیدا می‌کند.

پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ کسانی تلاش داشتند تا به هر پدیده‌ای لباس معنویت و آسمانی ببوشانند و در این باره گاهی اوقات آن قدر افراط می‌کردند که باعث تعجب و حیرانی انسان می‌گردید. فی‌المثل راویان شرح حال نویسی دو نفر مدعی بودند که ما به نزد فلان شخصیت محبوب خود رفتیم و دیدیم که مشغول خوردن هندوانه است و چون دیدند که ما هم تمایل به خوردن آن داریم لذا دست‌ر دادند تا برای ما هندوانه‌ای دیگر آماده کنند و دلیل آن را هم این‌گونه بیان داشتند که من به این هندوانه نمک پاشیدم. در هردوی این موارد راویان قصه پس از رسیدن به این درخت داد سخن سر داده و به تعریف و تمجید مراد و محبوب خود پرداختند و مسئله را به اتهامات معنوی نسبت دادند که چون آنان دیدند هندوانه شیرین و مطلوب است لذا به آن نمک پاشیدند تا با نفس خود مبارزه کنند و اسیر تعلقات جسمی خود نگردند.

راستش را بخواهید تا مدت‌ها این مسئله به صورت یک معما در ذهن من جای داشت و از خود می‌پرسیدم که چرا این آقایان باید با نمک پاشی به هندوانه آن را از مزه بیندازند و سپس آن را بخورند و اگر می‌خواستند بر خواست‌های نفسانی خود غلبه کنند آیا بهتر نبود که آب می‌خورند تا رفع عطش شود تا اینکه در مقاله‌ای خواندم که در کشور هندوستان و پاکستان چون برای عموم مردم غذا کم است لذا مردم تلاش می‌کنند تا غذاهایی را که نفخ‌آور است و باعث بزرگ شدن معده می‌گردد نخورند چون برای پر کردن و سیر کردن آن در دفعات دیگر با مشکل مواجه می‌شوند. از سوی

دیگر به علت گرمای شبهه قاره هند در تابستان مجبورند که هندوانه زیاد بخورند و هندوانه هم نفخ‌آور است (یعنی باد شکم را زیاد می‌کند) لذا به تجربه دریافتند که اگر به آن نمک بزنند از این حالتش کاسته می‌گردد و بدین سبب هنوز در پاکستان و هندوستان معمولاً بر روی هندوانه نمک می‌پاشند. با این توضیح روشن شد که علت نمک پاشیدن آن آقایان به هندوانه چه بود و این باوری بود که یا به وسیله سابقه خانوادگی و یا مطالعه و پرس‌وجو به آن رسیده بودند. اما راویان نادان و جاهل و مهم‌تر از همه بی‌کاره برای پر کردن اوقات اضافی خود به آن شاخ و برگ داده و آن را نشانه‌ای از مبارزه با نفس قلمداد می‌نمودند در حالی که مسئله خیلی روشن و ساده است و آن اینکه این حضرات برای آنکه شکم آنان باد نگیرد تا مبادا در جلسه و حضور دیگران بادی بر صدای آنان بیرون رود این کار را انجام می‌دادند و یا در رابطه با عارفی دیگر آیت‌الله بهاء الدین می‌گویند که ایشان خیلی بی‌تکلف بود زیرا

گاهی که با کسی از جنای عیور می‌کردیم اگر مکان مناسبی همچون

سایه یک دیوار یافت می‌شد آقا می‌فرمودند همین جا قدری

بنشینیم و استراحت کنیم. (احل عارف، جلد ۲، ص ۶۲)

راستش من نمی‌فهمم که این دیگر چگونه منم تراشی است زیرا انسانی به علت خستگی در سایه دیواری نشسته و به گفت‌وگو خودش می‌خواهد استراحت کند اما جناب نویسنده آن را به عالم بالا نسبت داده و به حساب بی‌بای اخلاقی او قلمداد نماید و یا درباره آقای قاضی گفته می‌شود:

او آن قدر مبادی آداب است که وقتی در منزل مهمانان وارد برای

خواندن نماز اول وقتش از او اجازه می‌گیرد. (چهل عارف، جلد

۱، ص ۴۹۷)

به راستی اگر آقای قاضی زنده بود و بعد می‌دید که از این مسئله بسیار ساده و ابتدایی که هر فرد عادی هم رعایت آن را می‌کند برای او کرامت تراشی کردند از تعجب دچار سرگیجه می‌شد لذا با توجه به مسائل بالا و قرائن دیگر این چنین به نظر می‌رسد که می‌بایست یک اراده سیاسی و مذهبی و فرهنگی و یا حتی اقتصادی و اجتماعی در پشت سر این قضایا دخالت داشته باشد که هراز چند گاهی یکی را علم می‌کنند و ده‌ها بیراهه و مطالب غلوآمیز درباره آنان بیان می‌کنند [ناچارم باز تأکید کنم که خیلی از این حرف‌ها به باور من حتی مورد قبول بعضی از آن بزرگواران هم نمی‌باشد] و برای

اثبات این مسئله می‌توان قرائن و شواهد زیادی ارائه داد اما چون نگرانم که اطاله کلام باعث خستگی و افسردگی خوانندگان شود لذا از ادامه آن صرف‌نظر می‌کنم ولی لازم می‌دانم تا به یک نمونه آن اشاره کنم تا مشت نمونه خروار باشد و آن اینکه در دهه ۱۳۷۰ کودکی در قم به نام محمدحسین طباطبائی پیدا شد که قرآن را از حفظ می‌خواند البته با شیوه منحصر به فرد. شاید یکی از دلایل این بود که پدر و مادر این طفل معلّم قرآن بودند و آن‌طور که از قول مادرش نقل شد در تمام مدت بارداری او مشغول آموزش دادن قرآن به دیگران بود و حتّی در مدت شیرخوارگی او هم چون امکانات، ادّی برایشان میسر نبود تا دایه و یا کمک‌کاری برای خود بگیرند لذا به همراه پدر و مادر در گوشه کلاس نگهداری می‌شد وجود این عوامل وراثتی و شرایط ویژه رشد باعث گردید تا او در سنّ خردسالی به این موفقیت نائل آید [البته بعدها معلوم شد که در کشورهای اسلامی، آفریقایی نمونه‌های دیگری هم پیدا شدند] این مسئله باعث شده بود که مدّت و سالی ارتباط جمعی در پیرامون آن داد سخن سر داده و به مدیحه‌گویی آن مشغول شدند. محبب‌ترین مرثیه‌سرایی را آقای قرائتی (واعظ مدام‌العمر صداوسیما) بیان داشت. من هم بدین صورت که این کودک را بغل کرده بود و در جلوی دوربین سیما حاضر شد. خیلی شنگول وار بیان داشت که مدّت‌ها در ذهن من مسئله به امامت رسیدن حضرت جواد (امام نهم شیعیان) به صورت سؤال وجود داشت که چگونه آن جناب در سنّ خردسالی به امامت رسید و حال با دیدن ایشان شبهه من برطرف شد. اما مدت‌زمانی نگذشت که پس از بهره‌برداری لازم و یا به علّت موضع‌گیری سیاسی پدر او مسئله به فراموشی سپرده شد و دیگر از او سخنی به میان نیامد و نمی‌آید.

چنین به نظر می‌رسد که باید حق را به استاد مطهری داد، آنجا که می‌گوید:

تمایل بشر به اسطوره‌سازی و افسانه‌سازی است و این در تمام تواریخ دنیا وجود دارد. در بشر یک حسّ قهرمان‌پرستی هست که در اثر آن درباره قهرمانان ملّی و قهرمانان دینی افسانه می‌سازند.  
(حماسه حسینی جلد اول، ص ۴۱)

و اگر به مطالب بالا گفتار زیر استاد را اضافه کنیم آن وقت بهتر می‌توانیم به عمق فاجعه پی ببریم.